



## کشتی شکسته (Castaway): هنگامه توکل و امید

کشتی شکسته؛ هنوز هم می‌تواند یک پدیده و یا یک استثنا در ژانر داستانی و مستند باشد.

همشهری آنلین- مهدی تهرانی: کشتی شکسته؛ هنوز هم می‌تواند یک پدیده و یا یک استثنا در ژانر داستانی و مستند باشد.

در این فیلم انگاره تنهایی برای انسان به عنوان یک رخداد ناخواسته، اما حقیقی و به ظهور رسیده، جلوه‌گری می‌نماید و از این پس، این انسان است که باید با تکیه بر امتیازات مادی و جسمی و مهمتر از آن با اتکال بر خصوصیات ممتاز روحی و معنوی خود که از سوی خداوند در نهاد او به ودیعه گذاشته شده باید به مصاف با طبیعت برود و با آن مبارزه کند و یا این که دوستی خالص میان آن دو برقرار شود تا ضرری متوجه هیچ کدام نگردد.

موفقیت‌ها و تلاش‌های امروزی انسان؛ گاه آنقدر آدمی را از جهان دور و برش دور می‌سازد که ناخواسته این زندگی تبدیل به یک پروسه تکراری می‌شود. و این تکرار با هیچ انگاره در دسترسی و با هیچ راهکاری توانایی تغییر در ذات و محتوای زندگی بشر را پیدا نخواهد کرد.

چاک نولند (تام هنکس)، مردی است که با توجه به شغل خود به نوعی اسیر این پروسه تکرار است و آنچه که باعث می‌شود او تکرار را درک نکند به واسطه تعهد و پویایی‌اش در زندگی خود و اطرافیان اوست.

تام هنکس در کشتی شکسته ساخته رابرت زمه کیس ۲۰۰۰

اما سرنوشت تصمیم می‌گیرد که ورطه تکرار را از زندگی چاک خارج کند. از این رو در یکی از روزهای پر از امید برای او همراه خدمه یک هواپیما عازم ماموریت می‌شود؛ ولی بر اثر شرایط بسیار خطرناک جوی، هواپیما در اقیانوس آرام سقوط می‌کند و با مرگ خدمه هواپیما، تولد یک تنهایی مفرط برای چاک شکل می‌گیرد.

او پس از سقوط هواپیما، هنگامی که موج دریا او را به ساحل یک جزیره متروک و غیرمسکونی می‌کشاند، به هوش می‌آید و مدتی طول بعد، تولد تنهایی‌اش را درک می‌کند. از این رو تمام کوشش‌های او در روزهای اول مصروف پیدا کردن راهی برای فرار از جزیره است.

در واقع این تنهایی دردآور، مهمترین و اصلی‌ترین انگاره برای فرار از آنجاست؛ اما هر چه می‌گذرد، چاک واقعیت ذاتی این تنهایی را درمی‌یابد و سعی می‌کند که آن را به عنوان یک همراه فعلا جدانشدنی در نظر بگیرد.

"کشتی شکسته" از جمله آثاری است در ژانر ماجراجویی و درام اجتماعی که در آن پیگیری واقعیت‌ها اصل و اساس و زیربنای روند شکل‌گیری قصه محسوب می‌شود. در زمان و مکانی که فقط قادر متعال ناظر این بشر و تعامل او با تنهایی‌اش است. از این رو هم اوست که به عنوان خدای بزرگ و بلندمرتبه قادر است نجات بخش نهایی باشد و یا این که تنهایی‌اش را به گونه‌ای کمتر هراس‌انگیز تبدیل کند.

این قبیل انگاره‌های معنوی را چنانکه در روز اول ورود به جزیره درمی‌یابد و فیزیک حرکتی و دیالوگ‌های محدود او در این نماها به راحتی؛ پذیرش این واقعیت را از سوی چنانکه نمایان می‌سازد. (نماهایی که تام هنکس کناره‌های ساحل را دیوانه وار می‌پیماید تا اثری از یک موجود زنده پیدا کند یا هنگامی که از صخره‌ها بالا می‌رود و اطراف را دقیقاً می‌بیند و به عمق فاجعه، یعنی تولد حقیقی تنهایی‌اش پی می‌برد، به یاد بیاورید.)

از این به بعد آنچه چنانکه انجام می‌دهد یا برای وصول و یا گریز از تنهایی است. فردای اولین روزی که او به جزیره رسیده است، کلمه Help را بسیار بزرگ روی ساحل حکاکی می‌کند و سپس آن را با خزه و گل و لای رنگ می‌کند. تمامی این رفتارها در معناشناختی اثر، به از دست ندادن امید و در عین پذیرفتن واقعیت تکیه دارد.

این امید ناخواسته به گونه‌ای اسرارآمیز باعث ادامه حیات او می‌شود. امیدی که از سوی خداوند بر دل و روح و روان او نازل می‌شود. از این رو اسباب دیگری از سوی خالق هستی به او عرضه می‌گردد. چنانکه با اولین صدایی که می‌شنود، بشدت مضطرب می‌شود.

تام هنکس در کشتی شکسته ساخته رابرت زمه کیس ۲۰۰۰

طی این 30 ساعت اولیه که چانک در جزیره بوده، فقط صدای غرش موجها و موسیقی دریا را شنیده است. از این رو اولین صدای غیردریایی برای او به منزله وقوع خطر یا آمدن مرگ جلوه می‌نماید؛ اما جالب آن که این صدا که او را آنقدر ترسانیده مربوط به هدیه‌ای است که خداوند (برای مقابله این بنده مستاصل که با تنهایی و مرگ در حال دست و پنجه نرم کردن است) فرستاده است.

صدایی که مربوط به افتادن یک نارگیل از درخت است نوید دهنده جلوه‌گری می‌کند. میوه‌ای که می‌تواند جان هنکس را نجات دهد. این صدا در حقیقت زنگ زندگی برای اوست.

رابرت زمه کیس، کارگردان "کشتی شکسته" در این فیلم قدم به قدم واقعیات را پیش روی تماشاگر قرار می‌دهد. به گونه‌ای که طرز رفتار یا برخورد چانک با هر کدام از این انگاره‌ها از اول مشخص نباشد.

از این رو ظرافتی که زمه کیس به کار گرفته آنقدر ظرافت و غنای تصویری و سینمایی دارد که رفتارشناختی چانک هرگز برای تماشاگر قابل حدس نیست. همچنین زمه کیس عظمت مصیبت و حادثه ناگواری را که برای چانک پیش آمده، در روند شکل گیری قصه چنان پردازش می‌نماید تا در فرصت مناسب بتواند برای بزرگنمایی واقعیت اصلی این عظمت را حقیر جلوه دهد.

زیرا در این صورت است که تماشاگر امید می‌بندد که چانک بتواند از این ماجرا جان سالم به در ببرد. در واقع همین ترفند، یعنی خرد کردن و حقیر شمردن عظمت مصیبت است که باعث همذات پنداری تماشاگر با کاراکتر چانک می‌شود و حقارت فاجعه اتفاق افتاده برای وی وقتی جلوه‌گری می‌کند که جزیره متروکه از نگاه کشتی شکسته روایت می‌شود.

توصیف در روایت قطعی و تصویری چانک از این روند هنگامی است که او از بالای بلندترین صخره جزیره پیرامون خود را می‌بیند و در همین جا حقارت فاجعه نمایان می‌شود. وقتی چانک به یاد خدا می‌افتد و عظمت او را در ذات و بطن روح خود و محیط اطراف جستجو می‌کند، درمی‌یابد که این بلایا به حق در مقابل امید به ذات خداوند چقدر حقیر و جزیی محسوب می‌شوند.

چنین دریافت معنوی و پاکی سبب تولد یک عنصر حیاتی دیگر می‌شود و آن هم تولد امید است. امید به نجات و رهایی از تنهایی، انگاره‌ای غنی و پر هیبت که اتکا به آن در سایه لطف خداوندی توانایی نابودی هر سدی را خواهد داشت.

تام هنکس در کشتی شکسته ساخته رابرت زمه کیس ۲۰۰۰

هر چند این امید به نجات ممکن است در مواقعی سبب بروز رفتارهایی شوند که از پیش دست نیافتنی و یا حماقت آمیز معرفی‌گردند. آنچه مسلم است، تولد امید و اعتقاد و اعتماد چانک به آن است (نمایی را به یاد بیاورید که تام هنکس در نیمه شب، سیگنال‌هایی ضعیف را از دور دست‌ها می‌بیند و حدس می‌زند که این نور چشمک زن متعلق به یک کشتی باشد. از این رو صبح زود با قایق نجات آسیب دیده‌اش سراسیمه به سمت آن نور می‌رود و از قبل مشخص است که او در این ورطه خواهد باخت).

این امید واقعی که در دل و روح چانک منزل کرده، انگاره‌ای هر چند خیالی؛ اما بسیار موثر برای کمرنگ کردن حضور شدیداً آزاردهنده تنهایی است، حتی اگر یک توپ سفید بزرگ بخواهد نماد یک شخص خیالی به نام ویلسون باشد. چانک از این پس دیگر تنها نیست؛ بلکه ویلسون هر آن و هر لحظه کنار اوست.

چانک با او مشورت می‌کند، از او نظرخواهی می‌نماید، با هم بحث می‌کنند و حتی گاهی مجادله آنها با هم سبب کتک‌کاری نیز می‌شود. (صحنه‌ای را به خاطر بیاورید که در آن تام هنکس با ویلسون در مورد ساختن یک کلک و قایق جر و بحث می‌کنند و کارشان به اوقات تلخی منجر می‌شود و هنکس ویلسون را به بیرون غار شوت! میکند.)

از دیگر سو همچنانکه وجود ذات مقدس باریتعالی برای چانک مسجل است و عنایات او و کمک‌های او برای وی همواره نجات بخش بوده، او ویلسون را نیز فردی واقعی تصور می‌کند که برایش حق و حقوق شهروندی! قائل است. یا انتظاراتی که یک دوست برای دوست دیگر منظور می‌کند از سوی چانک برای ویلسون نیز لحاظ می‌شود. از این رو بعد از آن واقعه جر و بحث و کتک کاری که منجر به شوت شدن ویلسون می‌شود، هنکس ناخودآگاه از عملش شرمند شده و سراسیمه از غار خارج می‌شود

و ویلسون (یا همان توپ) را در کنار صخره پیدا کرده بشدت از اعمالش و طرز برخورد بد خود پوزش می‌طلبد.

آنچه از معناشناختی و رفتارشناختی هنکس نسبت به شخصیت خیالی ویلسون قابل درک است، جایگاهی است که هنکس برای ویلسون در زندگی کنونی‌اش قایل است. در زندگی عادی مسلماً بروز و رخداد چنین حادثه‌ای مستوجب اطلاق لفظ روان‌پریش خواهد بود؛ اما در آن مکان خاص رفتار چانک تنها نمایانگر امید است. امیدی که با وجود و حضور یک همراه سبب رهایی از تنهایی خواهد شد.

این روند حتی تا مرحله‌ای پیش می‌رود که چانک خود را عامل اصلی غرق شدن و مردن آقای ویلسون می‌پندارد و خود را ملامت می‌کند که نتوانسته دوست شفیق‌اش را از غرق شدن نجات دهد. گریه‌های از ته دل و برخاسته از عمق وجود چانک آنچنان واقعی است که تماشاگری که از ابتدای فیلم در یک تعامل پویا با چانک شریک شده نمی‌تواند باور کند که ویلسون فقط یک توپ! بوده است. (صحنه‌ای را به یاد بیاورید که بر اثر شدت طوفان، توپ سفید یا همان آقای ویلسون خیالی از کلک جدا شده و تلاش‌های تام برای نجات او به جایی نمی‌رسد.)

مثال زنده و ملموس‌تری از تعامل هنکس و ویلسون مربوط به ساختن قایق است. این تعامل نشانگر این است که بشر می‌تواند غرور کاذب خود را کنار بگذارد و از یک دوست صمیمی و آگاه مشورت بخواهد و این مهم را باور داشته باشد که ندانستن، ننگ نیست و دوست انسان می‌تواند راهنمای بعضی از مشکلات او باشد و این در گرو ترک صفاتی مذموم مثل حسادت و حس برتری‌جویی و بزرگ‌بینی است. جملاتی که چانک و ویلسون! هنگام ساختن کلک رد و بدل می‌کنند، خود نمونه‌ای بارز از این طرز تلقی است. (صحنه‌ای را به یاد بیاورید که ویلسون و هنکس در مورد نحوه و تعداد چیدن چوبها با هم همفکری می‌کنند و جملاتی را به خاطر بیاورید که آنها در مورد زمان و مکان حال حاضر خود و نجات یا مرگ، حتی با داشتن کلک یا قایق مناسب، رد و بدل می‌کنند.)

در کشتی شکسته با وجود این که هر لحظه و هر حادثه‌ای می‌تواند رنگ و بوی مرگ داشته باشد؛ اما این روند به هیچ وجه آنچنان بزرگنمایی نمی‌شود تا انگاره‌های امید و توکل و همراهی را تحت‌الشعاع قرار دهد. سه انگاره‌ای که سبب اصلی در نجات چاک نولند هستند.

Castaway

کارگردان: رابرت زمه‌کیس؛ داستان: ویلیام برویلس؛ موسیقی: آلن سیلوستری؛ مدیرفیلمبرداری: دان برجس؛ زمان فیلم: 143 دقیقه؛ بودجه فیلم: 90 میلیون دلار؛ فروش فیلم: 429 میلیون دلار؛ محصول دریم ورکز 2000 آمریکا